

نقدِ انگارهٔ انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم علیه السلام

علی غفاریان *

تأیید: ۱۴۰۴/۷/۲۷

دریافت: ۱۴۰۴/۲/۳

سیدمحمد نجفی یزدی **

چکیده

از چالش‌های مهمی که برای تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت وجود دارد، این مسئله است که آیا تشکیل و ادارهٔ حکومت اسلامی منحصر در شخص معصوم علیه السلام است؟ منشأ این مسئله، وجود برخی خصوصیات در معصومین علیهم السلام است. مسائلی همچون وجود نصوص مثبت حکومت‌داری برای شخص امام، علم‌اعلای معصومین، قدرت معصومین و شرطیت وجود معصومین در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی. این نوشتار، به‌طور تحلیلی و اجتهادی، این مسائل را مورد بررسی قرار داده تا انگارهٔ انحصار را باطل کند. البته ابطال انحصار به معنای اثبات حق حکومت مستقل برای غیر معصوم نیست؛ بلکه این حق را در طول ولایت معصومین و تنها در صورت عدم تمکن از مصداق تام حکومت اسلامی، برای شبیه‌ترین نوع حکومت به حکومت معصومین علیهم السلام اثبات می‌کند. اهم پاسخ‌های بیان شده چنین است: عدم دلالت نصوص موجود بر انحصار، اعم‌بودن اقدام از مباحثی و با واسطه، تفاوت بین خلافت الهی تکوینی و اعتباری، حجیت اجتهاد، عدم جواز اهمال و ترک منصب ضروری، جبران به عدالت و فعلیت و استمرار احکام. این انگاره با پاسخ‌های دیگری نیز قابل دفع است، از جمله اصل تنزل تدریجی، تقلیل ظلم، دلیل حسبه، نفی تضییق بر مردم.

واژگان کلیدی

حکومت اسلامی، حکمرانی اسلامی، فقه الحکومه، فقه سیاسی، ولایت فقیه

* دانش‌پژوه سطح چهار فقه الحکومه مجتمع آموزشی و پژوهشی ائمه اطهار علیهم السلام حوزه علمیه قم:

agh1369@gmail.com

** مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و استادیار گروه فقه و اصول جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران:

mohammadnajafy37@gmail.com

مقدمه

وجود دولت و حکومت، برای اداره جوامع بشری - به ویژه در زمان کنونی که حکومت‌ها حالت حکمرانی بسیط خود را از دست داده و مناسبات بین المللی و ارتباط بین افراد جامعه به مراتب بیشتر از گذشته شده است - از جمله بدیهیات و ضروریات شمرده می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که تمام افراد بشر، خواسته یا ناخواسته، تحت سلطه حکومت‌ها و قوانین آنها قرار گرفته‌اند. جامعه مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ بلکه بخشی از برنامه‌های کلی دین مبین اسلام، دستورات مربوط به سیاست و تدبیر امور اجتماعی بوده است و از همان ابتدای بعثت، حضرات معصومین علیهم‌السلام در پی فرصت مناسبی برای تحقق و اجرای این دستورات در جامعه اسلامی بوده‌اند. تشکیل حکومت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلافت سیاسی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن مجتبی علیه‌السلام گواه بر این مدعا است. حتی تشکیل حکومت واقعی اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی توسط منجی عالم بشریت، حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌تعالیه، نیز از آمال و آرمان‌های تشیع به شمار می‌آید.

ضرورت این امر به حدی است که پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مسلمانان در ضرورت وجود آن تردید نکردند و اختلاف بین آنان تنها در نحوه تعیین جانشین و مصداق آن پیش آمد؛ به نحوی که هیچ کدام قائل به تعطیلی حکومت نشدند؛ بلکه هر کدام از دو گروه در فرصت مناسب اقدام به تشکیل حکومت کردند. حتی زمانی هم که حکومت به دست اهل بیت علیهم‌السلام نرسید، برخی از ایشان خواهان دخالت شیعیان در امور حکومتی و خدمت به شیعیان شدند.

بنابراین جمعیت مسلمانان، چه بخواهند و چه نخواهند، باید تحت سلطه یکی از حکومت‌ها قرار بگیرند. حال آیا صحیح است که بگوییم مسلمانان با این جمعیت فراوان، همانند دیگر امت‌ها نبوده و به دلایلی ناموجه از تشکیل حکومت و اداره امور سیاسی و اجتماعی خود بهره‌مند نباشند؟ آیا ائمه معصومین علیهم‌السلام که از هر فرصتی برای خدمت‌رسانی به شیعیان استفاده می‌کردند و حتی برخی افراد را به آن منظور وارد دستگاه

حکومت جور می‌کردند، به درتنگنا قرار گرفتن شیعیان و سلطه بیگانگان و اجانب بر آنها و ارائه خدمات همراه با تحقیر و ستم بر شیعیان رضایت دارند؟ به صورتی که بیان عقاید و اجرای احکام اسلامی یا منوط به تصمیم حکومت‌های طاغوتی و محدود به مجوزهای آنها باشد و یا به تعطیلی کشیده شود. آیا صحیح است بگوییم احکام اجتماعی و سیاسی دین خاتم و سعادت‌بخش بشریت، محدود به چند سال حکومت حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و بعد از تعطیلی طولانی و وقفه چند صد ساله و شاید چند هزار ساله، توسط حضرت حجت علیه السلام اجرایی خواهد شد؟ آیا صحیح است بگوییم پیشوایان ما همچون حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله که در مواقع خروج برای انجام غزوات از نصب حاکم برای مردم غفلت نداشتند و یا اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام برای نصب حاکمان بلاد مختلف از تعیین تکلیف برای حکومت مسلمانان و تعیین مرجع دینی و عملی‌شان در زمان بعد از غیبت غفلت کرده‌اند؟ آیا معصومین علیهم السلام - باوجود مساعد بودن شرایط برای تشکیل حکومت - راضی به اینکه شیعیان سالیان دراز تحت اعمال حکومت والیان جور و کفر قرار بگیرند، هستند؟ بر فرض اگر صاحبان حکومت جور روزی بخواهند حکومت را به شیعیان تقدیم کنند، آیا باز هم پذیرش اداره حکومت برای غیرمعصوم جایز نیست؟

باوجود چنین ضرورتی برای تشکیل حکومت اسلامی، وجود برخی شبهات و استدلال‌ها باعث ایجاد انگاره انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم شده است؛ به صورتی که عهده‌داری آن برای غیرمعصومین جایز نباشد. این نوشته مناشیء این انگاره را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. البته، از آنجا که در نوشته‌های فراوانی به ادله لفظی ولایت فقیه و مباحث مربوط به آن همچون بررسی روایات نفی قیام به وفور پرداخته شده است - هرچند که قرابت فراوانی بین دو مسئله وجود دارد و جداسازی مباحث کاری بس دشوار بوده است -، اما تلاش این نوشتار بررسی مسائل مرتبط با نفی انحصار در فضایی خارج از ادله نقلی ولایت فقیه و ادله نفی قیام قبل از ظهور است.

در نتیجه سیاست این نوشتار، شکست انگاره انحصار حکومت در معصومین علیهم السلام در



مواقع عدم تمکن از حکومت ایشان است. با این بیان که تا وقتی خود معصومین علیهم السلام که صاحبان ولایت از جانب حق تعالی هستند، تمکن از انجام این امر مهم داشتند، حکومت به دست ایشان است؛ اما در شرایطی مثل زمان غیبت که تمکن از امر حکومت وجود ندارد، بنا به ضرورتی که در تشکیل حکومت برای مسلمانان وجود دارد، از ادله‌ای که ذکر خواهد شد، کشف می‌شود که غیرمعصوم واجد شرایط نیز می‌تواند در طول ولایت معصومین - تا حد امکان و تمکن - نزدیک‌ترین حکومت به حکومت معصومین را برپا کند. البته اینکه چه کسی باید عهده‌دار این حکومت باشد، در یک مرحله بعدتر از مسئله پیش رو است که در نوشته‌های مرتبط با ادله ولایت فقیه مورد بحث قرار گرفته است. مسئله انگاره انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم علیه السلام در قالب پاسخ و تبیین چهار مسئله فرعی است:

۱. تأکید برخی روایات بر شمرنده امور حکومتی بر مقام «امامت».
 ۲. فقدان علم معصوم علیه السلام در غیر معصومین که به چهار بیان مختلف تقریر شده است.
 ۳. عجز غیرمعصوم بر تشکیل حکومت اسلامی.
 ۴. احتمال خصوصیت وجود معصومین علیهم السلام در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی.
- در رابطه با پیشینه، بحث جامع و مفصلی برای رفع شبهه انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم جز بحث از شرطیت عصمت در ذیل شرایط حاکم اسلامی - که توسط آیه‌الله منتظری در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه» مطرح شده است - یافت نشد. توضیحات ایشان بیشتر مربوط به فرق بین اشتراط عصمت در منصوب بی واسطه و منصوب با واسطه است که در این مقاله از آنها در پاسخ به شبهه اول و بعضاً در موارد دیگر استفاده شده است. البته فقهای دیگر نیز به این مسئله پرداخته‌اند؛ اما به صورت مختصر و بیشتر ناظر به یک بُعد از مسائلی که پیرامون این موضوع مطرح شده است.

مسئله اول: تأکید برخی روایات بر شمرنده امور حکومتی بر مقام «امامت»

در میان روایات وارد شده در بیان اوصاف ائمه معصومین علیهم السلام، روایاتی وجود دارد

که امور مربوط به اداره اجتماع و تدبیر نظام مسلمین را از شئون مقام امامت برشمرده‌اند. این روایات بر اینکه محور اصلی حکومت اسلامی، «امامت» است، دلالت دارند و از آنجا که در عقیده امامیه، اصل امامت با عصمت گره خورده و مرتکز از لفظ امام و امامت، «امام معصوم» می‌باشد، چنین تلقی می‌شود که شخصی غیر از معصومین نباید عهده‌دار امور حکومت مسلمین باشد. از جمله این روایات عبارت‌اند از:

مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم

أبو محمد القاسم بن العلاء رحمة الله رفعه عن عبدالعزیز بن مسلم قال: [قال الرضا علیه السلام] «إن الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين. إن الإمامة أس الإسلام النامي و فرعه السامي. بالإمام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفیء و الصدقات و إمضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور و الأطراف. الإمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دين الله» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۰-۱۹۸).

این روایت که در باب بیان فضیلت امام علیه السلام و ویژگی‌های ایشان نقل شده است، روایتی نسبتاً طولانی از امام رضا علیه السلام است و حاوی نکات مهمی است؛ از جمله اینکه در آن، «امامت» به عنوان زمام دین، نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنین معرفی شده است. همچنین از آن به عنوان اساس اسلام در حال رشد و شاخه بالنده آن تعبیر شده است و تمامیت نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، اخذ مالیات، صدقات، تأیید حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کیان اسلامی، وابسته به «امامت» دانسته شده است. در ادامه نیز اشاره دارد که امام علیه السلام، اقامه کننده حدود و مدافع دین الهی است.

روایت فضل بن شاذان

حدثني عبدالواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار قال حدثني أبو الحسن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال قال أبو محمد الفضل بن شاذان النيسابوري [سمعنا من مولاي أبي الحسن علي بن موسى الرضا علیه السلام]: «و منها أنا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل

بقوا و عاشوا إلا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی أمر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم أن یتک الخلق مما یعلم أنه لا بد لهم منه و لا قوام لهم إلا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئهم و یقیمون به جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم» (صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۱).

در قسمتی از این روایت طولانی، امام رضا علیه السلام علت جعل اولی الامر را بیان کرده و اشاره می کنند که هیچ فرقه و ملتی نیست مگر اینکه بقا و استمرار حیات آن منوط به وجود سرپرست و رئیس است؛ چراکه وجود این شخص برای تأمین دین و دنیای آنها ضروری است و خداوند حکیم روا نمی دارد که امر ضروری بشر را که موجب قوام آنها می شود، از آنها دریغ کند. بنابراین، به واسطه او با دشمنان خود مبارزه می کنند و درآمدهای خود را با او تقسیم می نمایند. نماز جمعه و جماعت را با او اقامه می کنند و او مانع ستم ظالم بر مظلوم می شود.

روایات دیگری نیز در بیان ویژگی های معصومین علیهم السلام و مسئولیت های اجتماعی و سیاسی آنان وارد شده است. همان گونه که مشاهده می شود، در نگاه نخست چنین به نظر می رسد که عهده داری حکومت و اداره شئون اجتماعی مسلمین، فقط برای شخص امام معصوم علیه السلام ثابت است و افراد دیگر حق دخالت در این امور را ندارند.

بررسی مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم

استدلال به این روایت با اشکالاتی مواجه است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. اشکال سندی: در انتساب این روایت به امام رضا علیه السلام، حتی با وجود مدح شیخ طوسی از قاسم بن علاء همدانی (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۴۳۶) و وکیل ناحیه بودن وی، به دلیل عدم ذکر بقیه وسائط تا امام رضا علیه السلام و مرفوعه بودن روایت، نمی توان آن را به امام رضا علیه السلام نسبت داد.

۲. منافات دلالت: بر فرض صحت انتساب به حضرت رضا علیه السلام، این روایت در بیان ویژگی های والای ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است و چون دلالتی بر انحصار امامت در امور سیاسی و اجتماعی به معصومین علیهم السلام ندارد، در نتیجه، با اثبات منصب امامت در

این امور برای دیگر افراد نیز منافاتی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند.

۳. **احتمال نصب:** حتی با فرض انحصار این منصب در معصومین علیهم‌السلام، در صورتی که خود ایشان به نصب خاص یا نصب عام، کسی را برای امور سیاسی یا اجتماعی منصوب کنند، یا برخی امور را به آنان توکیل نمایند - همان‌طور که شواهد تاریخی زیادی برای این امر وجود دارد؛ مثلاً امیرالمومنین علیه‌السلام افرادی را به عنوان والی بلاد اسلامی منصوب و یا افرادی را به عنوان وکیل خود منصوب کرده‌اند -، این انحصار شکسته خواهد شد. بنابراین، با همین ادله می‌توان اطلاق روایت را به غیر موارد نصب خاص یا عام و یا توکیل - مقید کرد.

۴. **تعارض با روایات دیگر:** اگر نصبی هم از طرف ایشان انجام نشده باشد، این روایت با روایات دیگری که مجوز ورود به حکومت هستند، معارض است.

بررسی روایت فضل‌بن‌شاذان

این روایت نیز اگرچه از نظر سندی مشکلی ندارد، اما سه اشکال مطرح‌شده در روایت پیشین (در خصوص انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم) در اینجا نیز صادق است.

وجود فرق بین منصوب بی‌واسطه و منصوب باواسطه

آیه‌الله منتظری در پاسخ به شبهه اشتراط عصمت در حاکم اسلامی، ابتدا دو معنا را برای امامت ترسیم می‌کند: امامت به معنای خاص و امامت به معنای اعم. بحث از شرطیت عصمت در حاکم اسلامی ناظر به معنای خاص از امامت نیست؛ زیرا این معنا از امامت منحصر در انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده و بحث از آن اساساً مربوط به علم کلام است. افزون بر اینکه این معنا مورد اجماع شیعیان است، برخی روایات نیز بر آن دلالت دارند؛ بلکه محل بحث در شرطیت عصمت در حاکم اسلامی، امامت به معنای اعم یعنی تولی امور مسلمانان است که به دلیل اهمیت آن، در هیچ عصری تعطیل بردار نیست (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۱).



یا به تعبیر امام خمینی علیه السلام خلافت دارای دو معنا و دو مقام است: اول، خلافت الهی تکوینی و دوم، خلافت اعتباری جعلی.

معنای نخست از خلافت، مختص به اولیای الهی یعنی انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام است. معنای دوم از خلافت نیز در جایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین توسط حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منصوب شدند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۶۴).

بر این اساس، امامت سیاسی و ریاست ظاهری، مقامی اعتباری و صوری است که ائمه علیهم السلام جز برای اقامه حق به آن اعتنایی نداشتند. اما مقام خلافت الهی تکوینی نزد ایشان نه تنها کم ارزش نبوده، بلکه قابل کنار گذاشتن و اهمال نیز نبوده است (همان).

در تبیین بی ارزشی خلافت به معنای دوم - یعنی ریاست ظاهری و امامت سیاسی - از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام می توان به این تعبیر مشهور استناد کرد که ایشان با اشاره به کفش کم ارزش خود فرمودند: «والله لاهی أحب إلی من إمرتکم» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳). همچنین در خطبه «شقشقیه» آمده است: «أما و الذی فلق الحبة و برأ النسمة، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجة بوجد الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أولها و لأفیتم دنیاکم هذه أزهذ عندی من عطفة عنز» (نهج البلاغه، خطبه ۳).

مفاد این تفکیک آن است که برخلاف خلافت تکوینی - که در انحصار معصومین علیهم السلام است و در هیچ حالی از ایشان جدا نمی شود -، خلافت اعتباری ممکن است بنا به دلایل مختلف از جمله ظلم ظالمان، غیبت و دلایل دیگر از دسترس ایشان علیهم السلام خارج شود و چون خلافت اعتباری و امامت سیاسی امری تعطیل ناپذیر است، به ناچار باید از باب حَسَبه و یا از باب قدر متیقن، نزدیک ترین و شبیه ترین نوع حکومت به حکومت معصومین علیهم السلام را اختیار کرد.

هرچند با توجه به مسئولیت های عمده امام علیه السلام در امر فتوا، قضا و حکومت - که در روایت عبدالعزیز بن مسلم نیز به آن اشاره شده است - این امور اولاً و بالذات بر عهده امام علیه السلام است؛ اما به دو جهت لازم است که برخی از این امور به غیر امامان علیهم السلام نیز واگذار گردد: اول، به دلیل گستردگی این امور در سراسر بلاد اسلامی و عدم تمکن امام علیه السلام

- حتی در عصر حضور - از انجام مستقیم آنها در همه بلاد. دوم، به دلیل اهمیت این امور و عدم جواز تعطیلی آنها. البته روایات و شواهد تاریخی نیز شاهد بر این تفویض از جانب معصومین علیهم السلام است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸۶).

چرا فقهای شیعه نباید به جواز تصدی فقها در امر حفظ نظام و سیاست ملتزم باشند، در حالی که همین فقها در باب تصدی منصب افتا و قضا با وجود احتمال خطا و فقدان عصمت، این جواز را پذیرفته‌اند؟ (همان). آیا می‌توان ادعا کرد که در عصر غیبت، اراده الهی به تحقق آثاری چون صلاح دنیا، عزت مؤمنان، تنفیذ احکام (عبادی، اقتصادی و جزایی)، حفظ ثغور و امثال اینها که در زمره آثار مترتب بر امر امامت هستند، تعلق نگرفته است؟ (همان، ص ۱۸۶-۱۸۵).

در نهایت، به اعتقاد ایشان، شبهه اشتراط عصمت در حاکم اسلامی از طریق تفکیک منصوب بی واسطه و منصوب با واسطه پاسخ داده می‌شود. با این بیان که شرطیت عصمت ناظر به موردی است که شخص به نحو مستقیم و معین از سوی خداوند سبحان یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منصب امامت منصوب شده باشد (همان، ص ۳۸۹). به عبارت دیگر، مقصود از روایات و تعبیری که در آنها عصمت در امر امامت معتبر دانسته شده است، امامت به معنای اخص (مختص به اشخاص معصوم علیهم السلام) است، نه امامت به معنای اعم که تعطیلی و اهمال آن در هیچ عصری جایز نیست (همان، ص ۳۹۴).

در نتیجه حاصل این استدلال آن است که ضرورت وجود حکومت و عدم جواز تعطیلی آن اختصاص به عصر حضور ندارد. از این رو، چون حکومت بدون امام و رهبر ممکن نیست، در عصر غیبت نیز باید فردی غیر از معصوم علیه السلام عهده‌دار این مسئولیت ضروری گردد.

مسئله دوم: علم معصوم علیه السلام

دسته‌ای دیگر از استدلال‌ها، مانع تشکیل یا اداره حکومت اسلامی توسط اشخاص غیر معصوم را فقدان علم معصوم در آن اشخاص می‌دانند. این دیدگاه از زوایای گوناگونی قابل طرح و بررسی است.



تقریب اول

محقق اصفهانی در نقد استدلال عقلی بر تعمیم ولایت فقیه به اموری نظیر تنظیم بلاد و حفظ ثغور و مانند اینها، واگذاری این امور به «فقیه بما هو فقیه» را نمی‌پذیرد؛ چراکه فقیه بما هو فقیه فقط در عرصه استنباط احکام صاحب نظر است و در امور مربوط به تنظیم بلاد و حفظ ثغور و امثال اینها لزوماً صاحب نظر نیست. به اعتقاد ایشان، این امور فقط به امام علیه السلام تفویض شده است؛ چراکه او اعلم مردم به تمامی سیاست‌ها و احکام است و با کسانی نظیر فقها که این ویژگی را ندارند، قابل قیاس نیست (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۰).

بررسی: در نقد این دیدگاه باید پرسید: آیا با وجود ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، می‌توان مدعی شد که شارع حکیم به جهت محرومیت از علم معصومین، جامعه را از برپایی نظام سیاسی منع کرده است؟

آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری در پاسخ به این انگاره که ولایت عامه، متوقف بر خبرویت در بسیاری از امور است می‌نویسد:

ولایت تدبیریه و تنظیمیه امور خلق و شئون دنیوی و اخروی آنها، اعم از انجام بی‌واسطه و یا با کمک اهل خبره در هر تخصص است؛ همان گونه که روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان ایشان علیهم السلام و سایر انبیا علیهم السلام نیز همین بوده است (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۵).

بنابراین، برای تدبیر و پیش برد امور جامعه، لازم نیست شخص حاکم، متخصص در همه امور باشد؛ بلکه اگر شرایط معتبر در حاکم اسلامی در یک شخص وجود داشته باشد، می‌تواند متولی امور مسلمانان گردد؛ مشروط بر آنکه مدعی ولایت و حکومتی در عرض ولایت معصومین علیهم السلام نباشد.

موسوی خلخالی نیز در دفع عدم ارتباط فقاها با سیاست و تنظیم امور بلاد، امور نظامی و...، با اذعان به اینکه صرف آشنایی با فقه برای زعامت و سیاست کافی نیست، استدلال می‌کند که مقصود ما جواز زعامت کسی است که علاوه بر قدرت اجتهاد در علوم اسلامی، واجد جمیع شرایط لازم برای حکمرانی باشد. وی در تعلیل این بیان می‌افزاید:

چراکه حق حاکمیت برای این شخص که جامع شرایط (اعم از فقاہت و سایر شرایط حکومت‌داری) است، قطعی و در رابطه با غیر او منتفی یا مشکوک است و در این مسئله، عقل از مورد قطعی و قدر متیقن به موارد دیگری تعدی نمی‌کند؛ چراکه وجوب اطاعت و نفوذ تصرفات در مورد غیر متیقن مشکوک است. علاوه بر این، مقتضای اصل نیز عدم حجیت تصرفات آن شخص و عدم وجوب اطاعت از او است (موسوی خلخالی، ۱۳۸۳، ص ۶۵۵).

بنابراین، فقدان علم اعلای معصوم علیه السلام و عدم اشراف به همه علوم، در فرض «ضرورت تشکیل حکومت» و «عدم تمکن از حاکم معصوم»، نمی‌تواند مانعی برای تصدی حکومت اسلامی توسط شخص غیر معصوم گردد.

تقریب دوم

شهید محمد صدر در بیان تفاوت‌های رهبری معصوم و غیر معصوم، شبهه دخالت علم معصوم علیه السلام در حکومت اسلامی را با بیانی دیگر طرح کرده و پاسخ می‌دهد. ایشان معتقد است که امام معصوم علیه السلام به عنوان یکی از منابع تشریع، احکام واقعی اسلام را آن گونه که خداوند عزوجل اراده کرده است، پیاده می‌کند؛ بر خلاف غیر معصوم که به دلیل دوری از عصر تشریع و عدم دسترسی به حکم واقعی در برخی موارد، صرفاً می‌تواند احکام ظاهری را تطبیق دهد. هرچند که این کار برای او شرعاً صحیح و جایز است؛ اما دو نتیجه مهم بر آن مترتب است: اول، عدم تحفظ بر عدالت مطلق که در دین مبین اسلام آمده است؛ زیرا آنچه از برنامه اسلام در رابطه با کمال انسان و عدالت کامل ثابت است، به اعتبار احکام واقعی است که بخشی از آن به دست ما نرسیده است. دوم، نظر استنتاجی رهبر غیر معصوم در هر واقعه و فتوایی، برخلاف نظر امام معصوم، در معرض تغییر و تبدیل است و وجود این تغییر - نه در سطح مرجعیت - بلکه در سطح ریاست فقیه غیر معصوم - خطرناک است. بنابراین، تطبیق احکام واقعی توسط رهبر معصوم تضمین شده است؛ اما برای رهبر غیر معصوم، چنین تضمینی وجود ندارد و نهایت امر برای او، تطبیق حکم ظاهری است (صدر، ۱۴۳۴ق، ص ۱۲۲-۱۲۰).



بررسی: ایشان در تبیین نتیجه نخست، پاسخی در خور ارائه کرده است؛ هرچند درجهٔ عدالت در عمل به احکام ظاهری، به میزان عمل به احکام واقعی نیست؛ اما از آنجا که فقیه - به دلیل دوری از عصر تشریع و عدم دسترسی به واقع - به اجتهاد خود که حجت شرعی است عمل کرده است، چون شناخت حق و اجرای عدالت بیش از این برای او میسر نبوده، بنابر ادلهٔ حجیت اجتهاد، نزد خداوند سببان معذور است (همان، ص ۱۲۱).

همچنین، اگر قرار باشد عدم اجرای کامل عدالت را دلیل بر تعطیلی حکومت بدانیم، باید باب قضا و حتی باب افتا را نیز بر غیرمعصومین ببندیم؛ زیرا در امر قضا نیز به دلیل فقدان علم به واقع، ممکن است حکم داده شده مطابق با عدالت واقعی نباشد و حتی از طرفین ضایع شود. در امر افتا نیز ممکن است فتوای فقهی به دلیل عدم مطابقت با واقع، موجب تضییع حق مکلفین شود؛ برای مثال، بنابر حکم واقعی، هدیه نباید متعلق خمس باشد، اما ممکن است فتوای فقیه بر تعلق خمس به آن باشد. پس همان‌طور که در باب قضا و افتا، حکم ظاهری بر اساس وجود حجت کافی است و کسی آن را مورد مناقشه قرار نداده، اجرای احکام ظاهری مستنبط از فقیه در امور حکومتی نیز به دلیل عدم تفاوت بین اجتهاد در احکام حکومتی و غیرحکومتی، معتبر خواهد بود و نمی‌تواند دلیلی بر تعطیلی حکومت اسلامی باشد. البته اگر دلیل خاصی بر منع وجود داشته باشد، باید از آن تبعیت کرد.

از سوی دیگر، چون فلسفهٔ وجودی احکام، عمل به آنها است؛ عمل به احکامی که حجت شرعی بر آنها وجود دارد، مانعی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، احتمال تضییع حقوق در صورت نظارت و مواظبت بر آن، به مراتب کمتر و ضعیف‌تر از زمانی است که این امور به‌طور کلی کنار گذاشته شود (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۴).

تقریب سوم

شبههٔ دیگری که دربارهٔ تصدی حکومت اسلامی توسط شخص غیرمعصوم قابل طرح است، احتمال خطای او یا کارگزاران او است که در این صورت احتمال از بین رفتن

حقوق مردم را به همراه دارد. آیه الله سید سعید حکیم، از همین زاویه معتقد است که ولایت عامه با غیر معصومین تناسبی ندارد. او معتقد است:

تنها در صورت مسلط شدن ایشان است که نفوس و اموال، به ناحق از بین نرفته و اعراض و حرمت‌ها هتک نخواهند شد؛ به‌ویژه با توجه به گذشت زمان و بروز حوادث جدید و با توجه به اینکه خروج از متن دین به تدریج عادی می‌شود (حکیم، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴۴۳).

این شبهه در کتاب «المرجعية و القيادة» نیز با تقریری دیگر مطرح و پاسخ داده شده است. نویسندگان چنین تقریر می‌کند:

شرط اقامه حکومت، عدم اراقة الدماء (ریخته شدن خون) است و اگر در جایی اقامه حکومت، مستلزم اراقة الدماء باشد، به دلیل مفسده بزرگی که در آن وجود دارد، امر اقامه حکومت، حتی با وجود مصلحت حقیقی و مهم، باید ترک شود؛ زیرا این مصلحت به هیچ وجه مقدم بر مصلحت حفظ دم نیست؛ مگر در فرض وجود معصوم که به دلیل وجود قوه عصمت، محاسبات او خطاناپذیر است (حسینی حائری، ۱۳۸۳، ص ۸۵).

ممکن است در پاسخ گفته شود که اراقة الدماء در امر حکومت، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز در حرکت جناب مسلم بن عقیل به عنوان نایب امام حسین علیه السلام انجام پذیرفته است و لذا نمی‌توان گفت که فقط حکومت غیر معصوم با چنین مفسده‌ای مواجه است. اما طراح شبهه در جواب خواهد گفت:

این اشخاص یا خودشان معصوم بوده‌اند، یا اینکه به‌طور خاص و بدون واسطه از طرف معصوم اذن داشته‌اند، وگرنه انجام این کار برای آنها هم جایز نبود (همان).
بررسی: هر چند در پاسخ، از خطاناپذیری علم معصوم علیه السلام گفته می‌شود؛ اما وجود حکومت امر مهمی است و نمی‌توان آن را به دلیل عدم وجود عصمت در غیر معصوم و احتمال خطا کنار گذاشت؛ زیرا هر چند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت وجود قوه عصمت در آنها خطاناپذیر بودند؛ اما همه کارها توسط خودشان انجام نمی‌پذیرفت؛ بلکه کارگزارانی داشتند که در غیاب آنها انجام وظیفه می‌کردند و عصمت از خطا هم

نداشتند. حتی این سخن درباره کارگزاران حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام هم صادق است. در نتیجه، به جهت اینکه احتمال تضییع حقوق در صورت نظارت و عهده‌داری غیرمعصوم، به مراتب کمتر و ضعیف‌تر از ترک و اهمال حکومت است، نمی‌توان آن را منحصر در شخص معصوم علیه السلام دانست (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۴).

ممکن است گفته شود خطا و اشتباهی که در عصر معصومین علیهم السلام از عُمال و قُضات منصوب ایشان واقع شده، پس از کشف خلاف، از ناحیه امام معصوم علیه السلام قابل جبران است؛ اما خطای فقیه حاکم و کارگزاران او در عصر غیبت قابل جبران نیست. اما این اشکال نیز نمی‌تواند مانع از تصدی حکومت توسط غیرمعصوم در عصر غیبت باشد؛ چراکه چنین پاسخ داده می‌شود:

خطای فقیه و کارگزاران او نیز به دلیل وجود عدالت فقیه و حُسن ولایت او جبران شده است (همان، ص ۳۸۹).

توضیح مطلب اینکه از یک سو به جهت ضرورتی که برای حکومت ثابت است و از سوی دیگر به جهت عدم دسترسی به معصوم علیه السلام و حکومت ایشان ناگزیریم به شخصی اعتماد می‌کنیم که هم از جهت تقوا و هم از جهت علم، نزدیک به معصومین باشد. به همین جهت با توجه به اینکه باید حکومت در دست فقیه عادل باشد، ویژگی عدالت باعث خواهد شد که این شخص اولاً غیر از رضای خدا را در تصمیماتش لحاظ نکند و ثانیاً در صورت کشف خلاف، آن را اصلاح خواهد کرد. در نتیجه، خطای فقیه عادل نیز تا حد ممکن قابل جبران است.

یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به اینکه همه امور کشور مستقیماً به دست شخص معصوم نیست و او نیز ناگزیر به توزیع قدرت میان افرادی است که احتمال خطا در آنان وجود دارد، می‌گوید:

نامه‌های نهج‌البلاغه گواه این است که حتی کارگزاران درجه یک امام علی علیه السلام که توسط ایشان منصوب شده بودند، مرتکب خطا می‌شدند و گاه آبروی حکومت را خدشه‌دار می‌کردند. عملکرد عثمان بن حنیف، کمیل بن زیاد، جارود بن منذر و بسیاری دیگر از کارگزاران متدین امام علی علیه السلام شاهد این

مدعا است. این موضوع در مورد کارگزاران بی دین که امام علی علیه السلام به ناچار و به دلیل مصالح سیاسی به کار می گرفت، مانند اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری، شریح قاضی و دیگران، بیشتر صدق می کند (فاطمی، ۱۳۹۹، ص ۴۲۷). افزون بر این، دلیل معتبری وجود ندارد که اثبات کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امیرالمومنین علیه السلام حکومت خود را با علم غیب اداره کرده باشند؛ به نحوی که خطا و اشتباه کارگزاران را با علم غیب رصد کرده و فوراً آن را جبران نمایند؛ بلکه ایشان علیه السلام نیز حکومت را با اسباب عادی بشری اداره می کردند.

مسئله سوم: قدرت معصوم علیه السلام

مسئله دیگری که در کتاب «المرجعية و القيادة» مطرح و پاسخ داده شده است، مسئله عجز غیرمعصوم از تشکیل حکومت اسلامی عادلانه است که حتی با پذیرش ضرورت وجود حکومت در هر جامعه‌ای، چه مؤمن و چه کافر، قابل طرح است. برخی معتقدند این عجز، سبب اشتراط عصمت در تشکیل حکومت اسلامی شده است. بنابراین، هرگاه زمینه برپایی حکومت عادلانه فراهم گردد، خداوند متعال، امام معصوم علیه السلام را ظاهر می کند تا آن را اداره کند؛ چراکه فقط در صورت حاکم بودن امام معصوم است که حکومت به هدف مورد نظر می رسد. در نتیجه، وظیفه‌ای در رابطه با تشکیل حکومت اسلامی برعهده ما نیست و باید منتظر مناسب شدن شرایط برای حکومت معصوم باشیم (حسینی حائری، ۱۳۸۳، ص ۸۱).

بررسی: در پاسخ باید بگوییم:

اولاً تجربه عملی جمهوری اسلامی ایران، حاکی از عدم عجز مسلمانان از اقامه حکومت اسلامی عادلانه است. ثانیاً شواهد و قرائن موجود در روابط بشری و قدرت اداره حکومت‌ها توسط مردم عادی خلاف این مدعا را ثابت می کند؛ چراکه مشاهده می شود که در رابطه با قدرت تشکیل حکومت، در میان ملتزمین به شریعت و فاسقین تفاوتی ندارد و تصور اینکه قدرت تشکیل حکومت مختص به فاسقان و کفار باشد، معقول

نیست؛ زیرا توانایی‌ها به شکل متناسب میان انسان‌ها توزیع شده است (همان، ص ۸۲-۸۱).

البته صرف توانایی تشکیل حکومت بدون اینکه قوانین عادلانه در آن وضع و اجرا شود اهمیتی ندارد؛ چراکه اشکال‌کننده، عجز از برپایی حکومت عادلانه را به‌عنوان اشکال مطرح کرده است. پس برای اینکه پاسخ مناسبی داده شود، گفته می‌شود برقراری عدالت در عرصه حکومت‌داری امری تشکیکی است که بالاترین مرتبه آن در حکومت معصوم علیه السلام واقع می‌شود. ولی به این معنا نیست که اگر معصومین علیهم السلام در دسترس نبودند و تمکن از اجرای عدالت نداشتند - با وجود ضرورتی که برای حکومت و اجرای قوانین وجود دارد - به بهانه عدم اجرای کامل عدالت، حکومت را تعطیل کرد؛ بلکه همان‌طور که گفته شد به دلیل تشکیکی بودن اجرای عدالت در عرصه حکومت‌داری، حکومتی را برپا می‌کنیم که میزان تحفظ بر عدالت در آن بیشتر از حکومت‌های دیگر باشد.

در رابطه با تفسیر غیبت امام زمان علیه السلام به مساعد نبودن شرایط برای تشکیل حکومت توسط ایشان علیه السلام و در نتیجه حرام بودن تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی نیز می‌توان گفت این تنها یک تفسیر از علل یا حکمت‌های غیبت ایشان است و تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد که محتمل هستند: اول، آزمایش مؤمنان برای سنجش وفاداری و صبر آنان در غیبت امام علیه السلام. دوم، ذخیره شدن امام علیه السلام برای زمانی که تشکیل حکومت اسلامی در سطح جهان ممکن شود. بنابراین، فرض دوم با تشکیل حکومت اسلامی در برخی مناطق دنیا منافاتی ندارد (همان، ص ۸۴-۸۳).

مسئله چهارم: وجود معصوم علیه السلام، شرط فعلیت احکام سیاسی

آیه‌الله سبحانی به شبهه دیگری درباره انحصار حکومت در شخص معصوم علیه السلام پاسخ داده است. تقریر شبهه این است که: اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام به زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، آن هم در فرض بسط ید ایشان، اختصاص دارد و مشروعیت آن در عصر غیبت معلوم نیست؛ بنابراین، نمی‌توان به اجرای آن ملتزم شد (سبحانی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۰۳). به عبارت دیگر، مشروعیت این احکام در عصر

حضور معصومین علیهم السلام قطعی و در زمان غیبت مشکوک است و باوجود شک در مشروعیت آن، به دلیل احتمال خصوصیت وجود معصومین علیهم السلام در فعلیت این احکام، نمی توان اجرای آن را به غیر معصوم سرایت داد.

در پاسخ می توان گفت: اولاً، ادله اثباتی احکام سیاسی و اجتماعی مانند سایر احکام، اطلاق دارند و به زمان خاصی مقید نشده اند. ثانیاً، استصحاب فعلیت این احکام، محکوم به استمرار آن در زمان غیبت است. ثالثاً، اگر دلیلی بر تفویض این امور به غیر معصومین وجود داشته باشد - همان طور که در ادله ولایت فقیه بررسی می شود -، دخالت دادن خصوصیت، باطل خواهد بود. رابعاً، با وجود اهمیت اجرای احکام در حفظ نظام و سایر موارد - که در بخش پایانی اشاره خواهد شد -، الغای خصوصیت می شود.

آیه الله سبحانی نیز در پاسخ به این شبهه می گوید:

این سخن، در حقیقت حصر تطبیق اسلام را در زمان کوتاهی می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی ایشان علیه السلام حکومت را بر عهده داشتند؛ در حالی که روایات فراوانی بر پابرجا بودن احکام حلال و حرام ایشان صلی الله علیه و آله تا روز قیامت دلالت دارند و این کنایه از فعلیت احکام و استمرار آن تا روز قیامت است. علاوه بر اینکه نتیجه این توهّم، رد اکثر احکام جزایی، سیاسی و اقتصادی صادر شده از اهل بیت علیهم السلام است (همان).

آیه الله مصباح یزدی نیز عدم فعلیت و عدم تعلق غرض خداوند متعال به اجرای احکام اجتماعی اسلام در زمان عدم تمکن از معصوم علیه السلام را نقض غرض و خلاف حکمت از جانب خداوند سبحان می داند؛ امری که در حق خداوند متعال، محال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۳-۹۲؛ همو، ۱۴۰۲، ص ۱۹۶). ایشان در توضیح مطلب می گوید:

دین در واقع، همان برنامه ای است که برای به کمال رسیدن انسان ها ارائه شده است. با چنین تحلیلی، اگر فرض کنیم که خداوند بسیاری از احکام اسلام را تعطیل کرده، و از آنها دست برداشته است، این بدان معنا است که غرض خود را نقض کرده باشد که همان به کمال رسیدن انسان بوده است.

در ادامه نیز می‌گوید:

اگر احکام اجتماعی اسلام، هیچ تأثیری در سعادت و کمال انسان نداشت، از ابتدا وضع نمی‌شد. بنابراین اثرگذاری این دسته از احکام در سعادت و کمال انسان، قطعی است. از همین رو، بدیهی است که تعطیل کردن آنها مخل کمال و سعادت انسان و خلاف حکمت است و از خداوند حکیم محال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۴-۹۳؛ همو، ۱۴۰۲، ص ۱۹۷-۱۹۶).

پاسخ‌های عام

در کنار پاسخ‌های پیشین می‌توان پاسخ‌هایی عام ارائه کرد که فارغ از تقریر خاص هر شبهه، اصل انحصار تصدی حکومت در شخص معصوم را مورد مناقشه قرار می‌دهند.

وجود نص از جانب معصومین علیهم‌السلام

ساده‌ترین پاسخ به ادعای انحصار حکومت اسلامی در حاکمیت معصومین این است که هرگاه خود ائمه معصومین علیهم‌السلام، شخص غیرمعصوم را برای تصدی این امر نصب کرده باشند، این انحصار باطل خواهد شد. این انتصاب می‌تواند به نحو خاص باشد؛ همان‌طور که در زمان حاکمیت معصومین افرادی مثل مالک اشتر و دیگران، برای برپایی حکومت اسلامی در بلاد مختلف نصب می‌شدند و قوانین اسلامی را در قلمرو خود اجرا می‌کردند. همچنین جعل ولایت برای افراد به نصب عام نیز می‌تواند واقع بشود؛ همان‌طور که برخی از فقها، جعل ولایت مطلقه برای فقیه جامع الشرایط را پذیرفته‌اند.

حتی به اعتقاد صاحب جواهر، اطلاق ادله حکومت فقیه، به‌ویژه روایت نصب از سوی حضرت صاحب الامر علیه‌السلام، او را در ردیف «اولی الامر» قرار می‌دهد که اطاعت ایشان از سوی خداوند واجب شده است (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۳۲۹). به عبارت دیگر، نصب فقیه برای افتا و قضا، او را مشمول آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۴: ۵۹) می‌کند، به طوری که ولایت او به افتا و قضا محدود نمی‌شود؛ زیرا در

پایان

سال سی‌ام / شماره سوم / پیاپی ۱۱۷



صورتی که اولی الامر را محدود به افتا و قضا کنیم، این امر موجب تخصیص آیه به غیر مخصص می شود (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۴).

اصل تنزل تدریجی

پاسخ دیگری که می توان برای شبهه شرطیت عصمت در حاکم اسلامی بیان کرد، استدلال عقلی آیه الله مصباح یزدی برای اثبات ولایت فقیه است که در مباحث خود از آن استفاده کرده و با عنوان «اصل تنزل تدریجی» معروف است. این استدلال از چهار مقدمه تشکیل شده که عبارت اند از: ۱. برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه ضرورت دارد. ۲. مطلوب ترین حکومت، حکومتی است که امام معصوم علیه السلام حاکم آن باشد. ۳. هرگاه تأمین و تحصیل مصلحت لازم و ضروری به نحو مطلوب ممکن نباشد، نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را باید تأمین کرد. در بحث ما هم از این جهت که مردم از حکومت معصوم علیه السلام محروم هستند، باید به دنبال نزدیک ترین مرتبه به حکومت معصوم باشیم. ۴. نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم علیه السلام در سه امر مهم متبلور است: اول، علم به احکام کلی اسلام (فقاہت). دوم، شایستگی اخلاقی و عدم تاثیر از هواهای نفسانی (تقوا). سوم، کارایی در مقام مدیریت جامعه. نتیجه این مقدمات هم این است که در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام زعامت جامعه باید بر عهده کسی باشد که بیش از سایر مردم واجد این شرایط است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۰-۸۵؛ همو، ۱۴۰۲، ص ۱۹۵-۱۹۰).

از این استدلال نیز چنین استفاده می شود که تشکیل و اداره حکومت در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، توسط کسی که حکومت او نزدیک ترین مرتبه به حکومت معصوم علیه السلام را داشته باشد ممکن و بلکه در صورت تمکن ضروری است.

طریقی بودن عصمت

آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری معتقد است که هرچند عصمت در مسئله امامت موضوعیت دارد، اما در مسئله ولایت بر مسلمین و تنظیم امور مرتبط با ولایت عامه، جنبه

موضوعی نداشته، بلکه طریقی برای اعتماد و اطمینان به انجام درست امور است. ایشان برای عصمت دو حیث قائل است: نخست، به عنوان بالاترین کمالات نفسانی و دوم، به عنوان عاملی برای تنظیم امور بر طبق وظیفه شرعی که موجب اطمینان به انجام صحیح وظایف می شود. مناط ولایت عامه، همین حیث اخیر است (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶، ص ۳۶۷-۳۶۶).

تقلیل ظلم

لازمه انحصار تشکیل و اداره حکومت اسلامی در شخص معصوم، آن است که مسلمانان، به ویژه شیعیان، تحت سلطه حکومت های جائر و مستبد قرار گیرند؛ در حالی که حکومت جائر و مستبد، مستلزم ظلم های متعددی است: ظلم در حق خداوند، ظلم در حق معصومین و ظلم در حق مردم. اما اگر در زمان عدم دسترسی به حکومت معصوم، تشکیل و اداره حکومت اسلامی را برای شیعیان - به ویژه نزدیک ترین افراد به معصوم جایز بدانیم - این ظلم های سه گانه کاهش می یابد و تقلیل ظلم، عقلاً امری پسندیده است.

این استدلال از بیان محقق نائینی در کتاب «تنبيه الامّة و تنزيه الملة» الهام گرفته شده است. محقق نائینی در آنجا، به دلیل عدم امکان تشکیل حکومت توسط شخص معصوم علیه السلام یا نایبان ایشان، تبدیل حکومت جائر به مشروطه را موجب تحدید استیلاي ظالمانه می داند. او معتقد است حکومت استبدادی سه نوع ظلم را در پی دارد: اول، غصب ولایت الهی و ظلم به خداوند؛ زیرا حق حاکمیت از آن او است. دوم، غصب مقام ولایت ائمه معصومین و ظلم به ناحیه امامت؛ زیرا حق حاکمیت الهی از آنها غصب شده است. سوم، غصب حق بندگان و ظلم به مردم؛ زیرا متولی امور، غیر الهی است. در مقابل، حکومت مشروطه که حاکم آن با قوانین الهی محدود شود، تنها ظلمش متوجه مقام امامت است و از دو ظلم دیگر مبرا است (نائینی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸).

عدم تشکیل حکومت مساوی با تضییق بر مردم

از آنجا که در کلام خداوند سبحان و روایات معصومین علیهم السلام، از پذیرش ولایت جور

و حکومت ظالمین نهی شده است و حکومت معصومین علیه السلام نیز در حال حاضر ممکن نیست، اگر تشکیل حکومت توسط غیر معصوم را نیز ممنوع بدانیم، موجب تضییق و محدودیت برای مسلمانان، به ویژه شیعیان خواهد شد؛ زیرا نبود دولت و حکومت برای مسلمانان - به ویژه در دنیای امروز که مردم تحت حاکمیت دولت های مختلف هستند - باعث می شود که ناگزیر تحت نفوذ و سلطه حکومت های غیر الهی قرار گیرند و قوانین آنها را اجرا کنند؛ در حالی که اگر خودشان حکومت مستقلی داشته باشند، خواهند توانست احکام شریعت را پیاده کرده، آزادانه به عبادات بپردازند و از پذیرش قوانین طاغوتی و سلطه بیگانگان مصون بمانند.

مرحوم کاشف الغطا در استدلال به وجوب نصب جانشینانی برای ائمه معصومین علیه السلام در زمان غیبت می گوید:

عقلی که حکم به وجوب نصب امام از سوی خدای سبحان برای حفظ بلاد و انتظام امور بندگان از حیث امور دینی و دنیوی می کند، همان عقل، در زمان غیبت و عدم تمکن مردم از مراجعه به ایشان، به وجوب نصب شخصی به عنوان قائم مقام ایشان حکم می کند تا مرجع عباد و رافع ظلم و فساد باشد؛ چراکه در غیر این صورت، نظام عباد مختل شده و ظلم و فساد حاکم خواهد شد (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۳۴۳).

به اعتقاد ایشان این حکم عقل، صرفاً برای زمان غیبت نبوده و در زمان حضور معصومین علیه السلام نیز چنین حکمی وجود دارد که عقل به وجوب نصب جانشین در مناطقی حکم می کند که رجوع معصومین علیه السلام برای انجام شئون مربوطه متعسر و متعذر است.

دلیل حسبه

پاسخ دیگری که به شبهه انحصار حاکمیت حکومت اسلامی در شخص معصوم می توان داد، این است که لازمه این انحصار، تجویز صدور امر قبیح از سوی شارع است؛ «زیرا اگر شارع در امور جزئی مانند حفظ مال صغیر و مجنون، راضی به اهمال و ترک نباشد و تصدی آن را واجب بداند، چگونه ممکن است در امور مهمی مانند حفظ کیان

اسلامی، نظام مسلمین، جان و مال و ناموس آنها بی‌اهمیت باشد؟» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۳). ترجیح امر کم‌اهمیت بر امر مهم‌تر، خلاف عقل است؛ چه رسد به شارع حکیم که عالم بر همه مصالح و مفاسد است.

بدیهی است در صورتی که معصومین علیهم‌السلام، خود عهده‌دار این امور باشند، دیگران حق تصدی آن را ندارند. اما در غیر این صورت، عهده‌داری این امور بر دیگران لازم است؛ زیرا تعطیلی آنها موجب تضییع حقوق مسلمانان، تهدید کیان اسلامی و تعطیلی برخی احکام می‌شود و شارع به چنین وضعیتی راضی نیست. افزون بر این، ادله‌ای نیز بر واگذاری این امور به فقها اقامه شده است (همان، ص ۳۸۸). همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، این تفویض حتی در زمان حضور معصومین و با عدم تمکن ایشان در دیگر بلاد، در مسئولیت‌های افتا، قضا و حکومت صورت گرفته است.

از آنجا که عدم رضایت شارع به اختلال نظام و از بین رفتن اسلام و اهمیت وظایف مربوط به حفظ و نظم ممالک اسلامی از واضح‌ترین مسائل است، نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در انجام این وظایف، از قطعیات مذهب خواهد بود (نایینی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸-۱۰۷).

«با این وصف، فقهای عادل و دارای قدرت چگونه می‌توانند مسلمانان را تحت سلطه عوامل کفر و فساد و صهیونیست‌های متجاوز رها کنند و به بهانه انتظار حکومت حضرت ولی عصر علیه‌السلام، برای نجات آنها اقدامی نکنند؟» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸۷)؛ در حالی که روایاتی مانند روایت زید شحام از امام صادق علیه‌السلام مردم را به تصدی چنین اموری تشویق می‌کند. در این روایت آمده است: «هر کسی مسئولیتی از امور مسلمین را عهده‌دار شود و در آن عدالت پیشه کند، باب ارتباط با مردم را بگشاید و به کار مردم رسیدگی کند، بر خداوند است که ترس روز قیامت را از او بردارد و او را در بهشت جای دهد» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۲۴۵).

مرجعیت اعلم و افضل

رجوع جاهل به عالم، مخصوصاً در امری که مربوط به معاد و معاش مردم است، یک ارتکاز ثابت عقلایی است. خبرویت و اطلاع عالم باعث چنین جایگاهی برای اوست و

شارع حکیم نیز از این ارتکاز عقلایی منع نکرده است. حال «از آنجا که امام علیه السلام عالم‌ترین و برترین افراد و آگاه‌ترین آنها به امور مربوط به معاد و معاش مردم است، مرجعیت، حاکمیت و پیروی از او در امور مربوط به اداره شئون مردم تعیین پیدا می‌کند» (روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۲۷۴). این بیان، یکی از استدلال‌های اثبات منصب حکومت و ریاست برای معصومین علیهم السلام است. حال، در فرض عدم امکان حضور و حکومت معصومین علیهم السلام، با همین استدلال و ارتکاز عقلایی می‌توان منصب حکومت را برای فرد غیرمعصوم که عالم‌تر و آگاه‌تر از دیگران به امور معاد و معاش مردم باشد، ثابت کرد. «پس همان‌طور که عقل حکم می‌کند که امام جامعه باید علاوه بر تقوا و ایمانی که مانع خروج او از حدود دینی می‌شود، برترین مردم از جهت شناخت امور دینی و بابصیرت‌ترین آنان نسبت به شئون دنیوی باشد، همان عقل حکم می‌کند که نائب او در زمان غیبت نیز از جهات یاد شده برتر باشد و این برتری، کاشف از نیابت او از امام علیه السلام در زمان غیبت است» (کاشف‌الغطا، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۴۳).

نتیجه‌گیری

بحث از امکان تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت از مسائل مهم فقه شیعه است که با انگاره انحصار حکومت اسلامی در شخص معصوم علیه السلام از ناحیه برخی مخالفین مواجه است. این نوشتار با نقل آراء و اقوال و استدلال موافقین و مخالفین انحصار در شخص معصوم علیه السلام، این مسئله را مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

از این پژوهش چنین نتیجه گرفته می‌شود که تشکیل حکومت یک امر ضروری برای جوامع است و جامعه مسلمانان نیز از این امر مستثنا نیست؛ چراکه نبود حکومت مستقل باعث تسلط اجانب بر مسلمانان و تضییق بر آنها است و از آنجا که حاکمیت اعلم و افضل افراد جامعه در نزد عقلا قطعی است، در فرض عدم حضور معصوم علیه السلام به‌عنوان اعلم و افضل افراد جامعه، حکومت برای غیرمعصوم ثابت خواهد بود.

تقلیل ظلم با حکومت شخص غیرمعصوم در حیطه شرع، تضییق بر مردم در صورت عدم جواز تشکیل حکومت، از باب حسبه بودن ایجاد حکومت و طریقی بودن عصمت

در حاکم اسلامی نیز ادله دیگری بر رد ادعای انحصار است. حتی اگر ایجاد حکومت را ضروری ندانیم، باز هم راه برای اثبات عدم انحصار حکومت در شخص معصوم بسته نیست و در صورت وجود نص برای نصب خاص یا نصب عام و پذیرش دلالت آن، این امر قابل اثبات است. هم‌چنین با اصل تنزل تدریجی، تشکیل نزدیک‌ترین مرتبه به حکومت معصومین در فرض عدم تمکن از حکومت ایشان علیهم‌السلام لازم و ضروری است. امامت به معنای عام آن که همان منصب تصدی اداره جامعه است، به دلیل ضرورتی که برای حکومت مفروض است، مشروط به وجود عصمت نیست. فقدان علم معصومین علیهم‌السلام در غیرمعصومین نیز با مشورت گرفتن از کارشناسان و حجیت اجتهاد فقیه به مقداری که ضرورت وجود حکومت را برطرف کند، قابل جبران است. هم‌چنین وجود احتمال خطا و خلاف در حاکم غیرمعصوم و ناآگاهی او از خطای کارگزاران نیز نمی‌تواند دلیل بر انحصار حکومت در شخص معصوم باشد. هم‌چنان‌که وجدان قدرت اداره دولت‌ها توسط فاسقین و کفار با تحفظ بر اجرای عدالت حداکثری و واگذاری امور حکومتی به افراد دیگر در حکومت معصومین علیهم‌السلام انحصار حکومت در شخص معصوم را رد می‌کند.

احتمال اشتراط وجود معصوم در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی اسلام نیز به دلایل مختلف مردود است که مهم‌ترین آنها نقض غرض و خلاف حکمت بودن عدم تعلق غرض خداوند متعال به اجرای این احکام در فرض عدم دسترسی به معصوم علیه‌السلام است. در نهایت، انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم، به معنای عدم مشروعیت حکومت غیرمعصوم حتی در شرایط خاص، صحیح نبوده و تصدی آن توسط شخص غیرمعصوم در فرض فراهم بودن شرایط، ضروری است. البته اثبات انحصار به معنای ابطال ولایت و حکومت معصومین علیهم‌السلام نیست؛ چراکه ولایت و حق حاکمیت اولاً و بالذات برای معصومین ثابت است. اما از این جهت که در زمان غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم علیه‌السلام، امر ضروری اداره امور عامه مسلمین و حفظ ثغور و مانند اینها تعطیل نشود، شخص غیرمعصوم واجد شرایط می‌تواند حکومت اسلامی را تشکیل داده و اداره آن را برعهده بگیرد. هم‌چنین این حکومت در طول حاکمیت معصومین علیهم‌السلام می‌باشد؛ هم‌چنان‌که ولایت معصومین در طول ولایت و حاکمیت خداوند سبحان است.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. اصفهانی، محمدحسین، حاشیه المکاسب، ج ۲، قم: ذوی القربی، ج ۲، ۱۴۲۷ق.
۲. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ج ۴، ۱۳۹۲.
۳. حسینی حائری، سیدکاظم، المرجعية والقيادة، قم: دارالتفسیر، ج ۳، ۱۳۸۳.
۴. حکیم، سیدمحمدسعید طباطبائی، مصباح المنهاج (التجارة)، ج ۲، نجف: موسسه الحکمة الثقافة الاسلامیة، ۱۴۲۸ق.
۵. روحانی، سیدمحمدصادق، منهاج الفقاهة، ج ۴، قم: انوارالهدی، ج ۵، ۱۴۲۹ق.
۶. سبحانی، جعفر، أحكام البیع فی الشریعة الاسلامیة الغراء، ج ۲، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۷.
۷. سند، محمد، أسس النظام السیاسی عند الامامیة، بیروت: الامیرة، ۱۴۳۳ق.
۸. صدر، سیدمحمد، مبحث ولاية الفقیه، قم: مدین، ۱۴۳۴ق.
۹. صدوق، ابوجعفر محمدبن بابویه، الامالی، تهران: کتابچی، ج ۶، ۱۳۷۶.
۱۰. صدوق، ابوجعفر محمدبن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، قم: مکتبة الداوری، بی تا.
۱۱. طوسی، محمدبن حسن، رجال الطوسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم، ج ۳، ۱۴۲۷ق.
۱۲. فاطمی، مرتضی، ولایت فقیه یا ولایت فقها، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۹.
۱۳. کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، النور الساطع فی الفقه النافع، ج ۱، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۱۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج ۱، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۵، ۱۳۶۳.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی، حکیمانه ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه، تحقیق: قاسم شباننیا، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ج ۶، ۱۴۰۲.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۸.
۱۷. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ج ۲، ۱۴۰۹ق.



۱۸. موسوی خلخالی، سیدمحمدهادی، الحاکمیه فی الاسلام، مترجم: جعفرهادی، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
۱۹. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، مذهب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۱ و ۱۶، قم: بی‌نا، چ ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۰. نایینی، حسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، شرح و تعلیق: روح الله حسینیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۱. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۸، قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۲۱ق.